در تاریخ ۱۹ آذر ۱۳۹۶
کتاب الحج

جلسه 31

بسم الله الرّحمن الرّحیم
الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

خلاصه بحث گذشته

بیان شد که از آیات قرآن، نتوانستیم آیه‌ای که دلالت بر وجوب اطاعت والدین داشته باشد پیدا کنیم، آنچه مستفاد از قرآن است، وجوب احسان به والدین است به عنوان یک حکم مولوی شرعی و تکلیفی یا وجوب شکر والدین و حرمت ایذاء است که ایذاء والدین حرام است.

بررسی وجوب اطاعت از والدین در روایات

در میان روایات برخی از روایات، عنوان برّ به والدین یا «بالوالدین احساناً» را معنا کردند، لیکن در روایات یک بابی که دلالت بر وجوب اطاعت والدین داشته باشد نداریم، در حالی که اگر واقعاً یک روایتی ظهور در این داشت که اطاعت الوالدین واجب است، حتماً محدثین و بزرگان ما یک بابی را به همین عنوان درست می‌کردند.

مرحوم اصفهانی می‌فرماید این فتوای سید در عروه مبنی است بر وجوب اطاعت والدین به عنوان خودش؛ یعنی «اطاعةُ الوالدین واجبةٌ»، بعد می‌فرماید ما قائلیم به این که آنچه هست، حرمت ایذاء اینهاست و در نتیجه مرحوم اصفهانی و جمع دیگر مثل مرحوم امام، محقق خوئی(قدس سره) و مرحوم حکیم، قائل‌اند به اینکه ما دلیلی بر وجوب اطاعت والدین نداریم. طبق مبنای فقهایی که اطاعة الوالدین را واجب می‌دانند، اگر پدر امر کرد شما نماز بخوانید، شما هم خدایی نکرده نماز واجبتان را نخواندید، دو گناه کردید، اما طبق دیدگاه کسانی که اطاعت والدین را واجب نمی‌دانند، فقط یک گناه انجام دادید.

وقتی بحث اطاعة الوالدین است، می‌گوئیم آیا امر پدر لزوم اطاعت دارد یا نه؟ این اعم از این است که این اطاعت او، احسان به او باشد یا احسان به او نباشد، مثلاً پدر امر می‌کند که دست من را بگیر و مرا راه ببر، فرض کنید راه رفتن هم برای او ضرر دارد! اما می‌گوئیم حرام هم نیست و اطاعت امر پدر واجب است. یا این که پدر امر می‌کند که شما بیدار بمان، این احسان به پدر نیست، ولی امر پدر لزوم اطاعت دارد.

بنابراین، ما در صدد بحث استدلالی هستیم نه بحث تفسیری، یک وقت بحث تفسیر است که در این بحث، دیگر جای استدلالات فقهی نیست و در آنجا علی المبنی نظر خود را بیان می‌کنند، وقتی می‌فرمایند اگر پدر امر کردند بچه نماز واجبش را بخواند، اگر نخواند دو تا گناه کرده؛ یعنی طبق این مبنا که اطاعت والدین واجب است، اما اگر از محقق خوئی(قدس سره) بپرسید دو گناه کرده؟ می‌گوید نه، از مرحوم امام بپرسید می‌گوید نه، مرحوم حکیم می‌گوید نه. هر کس می‌گوید دلیلی بر وجوب اطاعة الوالدین نداریم، می‌گوید یک گناه بیشتر نکرده است.

در اینجا باید ذهن‌تان را از این که در رساله و فتوا و مشهور در ذهن مردم خارج کنید، مَثَل بحث خارج مَثَل یک جراحی است که قبل از جراحی، صد تا حرف زده می‌شود که ممکن است این باشد یا آن باشد، ولی بعد که می‌خواهد جراحی بشود، آدم می‌فهمد این چی هست؟

روایت اول: صحیحه ابی ولّاد پیرامون معنای احسان به والدین

در صحیحه ابی ولاد حنّاط آمده: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ(علیه السلام) عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ بِالْوٰالِدَيْنِ إِحْسٰاناً مَا هَذَا الْإِحْسَانُ فَقَالَ الْإِحْسَانُ أَنْ تُحْسِنَ صُحْبَتَهُمَا»[1]؛ صحبت یعنی همراه بودن با آنها نه تکلم با آنها، «وَ أَنْ لَا تُكَلِّفَهُمَا أَنْ يَسْأَلَاكَ شَيْئاً مِمَّا يَحْتَاجَانِ إِلَيْهِ وَ إِنْ كَانَا مُسْتَغْنِيَيْنِ»، اگر اطاعت والدین واقعاً جزء «بالوالدین احسانا» بود، باید امام(علیه السلام) در ابتدای مطلب می‌فرمود «اطاعتهما و أن تحسن صحبتهما»، اما حضرت اصلاً بحثی از اطاعت نکرده است.

مرحوم میرزا حبیب الله رشتی در اکثر موارد تعبیر می‌کند به استحباب اطاعة الوالدین (در بحث خیارات)، البته در بعضی از موارد نیز گاهی اوقات به وجوب هم تعبیر کرده، ولی استحباب هم تعبیر کرده است.

این اجماعی هم که اینها می‌گویند بر وجوب اطاعت والدین هست، مستند آن همین آیات و روایات است، منتهی وقتی ما در آیات و روایات وارد می‌شویم، دلالتی بر این معنا ندارد. در اینجا باید دید که آیات و روایات (بعداً مسئله عقل را هم مطرح می‌کنیم)، آیا دلالت بر وجوب اطاعت والدین دارد یا خیر؟ من غیر از این آیات چیز دیگری پیدا نکردم و عناوینی که در این آیات هست از این سه عنوان خارج نیست به علاوه آن که در این آیه‌ای که خدا می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»[2]، در مقام بیان این است که بگوید بر بشر اطاعت چه کسانی واجب است. سه گروه را ذکر می‌کند، خدا، رسول و اولی الامر را، اما بحث والدین را نیاورده است.

در روایت اول نیز ملاحظه کردید اصلاً «بالوالدین احساناً» را معنا کرده است. در ادامه روایت آمده: «ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ (علیه السلام) وَ أَمَّا قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِمّٰا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمٰا أَوْ كِلاٰهُمٰا فَلٰا تَقُلْ لَهُمٰا أُفٍّ وَ لٰا تَنْهَرْهُمٰا»؛ امام(علیه السلام) فرمود اگر تو را ناراحت کردند، اُفّ نگو و اگر تو را زدند «وَ لَا تَنْهَرْهُمَا إِنْ ضَرَبَاكَ قَالَ وَ قُلْ لَهُمٰا قَوْلًا كَرِيماً»؛ با قول کریم با آنها برخورد کن؛ یعنی به آنها بگو: «غَفَرَ اللهُ لَكُمَا فَذَلِكَ مِنْكَ قَوْلٌ كَرِيمٌ».

مراد از قول کریم این نیست که اگر تو را زدند، بگوئی آن طرف صورتم را هم بزن، نه! بلکه به آنها بگو خدا شما را ببخشد، «وَ اخْفِضْ لَهُمٰا جَنٰاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ قَالَ لَا تَمْلَأْ عَيْنَيْكَ مِنَ النَّظَرِ إِلَيْهِمَا إِلَّا بِرَحْمَةٍ وَ رِقَّةٍ»؛ دو چشمات را از نظر به اینها پر نکن، فقط نگاه رحمت کن، نگاه غضب‌آلود انسان به پدر و مادر نکند، «وَ لَا تَرْفَعْ صَوْتَكَ فَوْقَ أَصْوَاتِهِمَا»؛ صدایت را در مقابل آنها بالا نبر «وَ لَا يَدَكَ فَوْقَ أَيْدِيهِمَا»، این معنای بالوالدین احسانا است. بعد هم می‌فرماید: «وَ لَا تَقَدَّمْ قُدَّامَهُمَا»؛ حتی جلوتر از اینها راه نرو.

روایت دوم: روایت محمد بن مروان[3]

روایت دوم عبارت است از روایت ابن محبوب از خالد بن نافع از محمد بن مروان که بحث سندی روایت، اولاً درباره خالد بن نافع بجلی است که فقط در رجال شیخ طوسی و رجال برقی نام او تنها به عنوان اصحاب الصادق(علیه السلام) آمده، اما در هیچ کتاب رجالی دیگر نام او برده نشده و توثیقی برای او ذکر نشده است. ثانیاً، محمد بن مروان مجهول است؛ چرا مشترک بین چند محمد بن مروان است؛

1) محمد بن مروان انباری که توثیق ندارد،

2) محمد بن مروان بصری که توثیق ندارد،

3) محمد بن مروان جلّاب او نیز توثیق ندارد و از اصحاب امام هادی(علیه السلام) است،

4) محمد بن مروان حنّاد که موثق است،

5) محمد بن مروان ذهلی که از اصحاب امام صادق(علیه السلام) است،

6) محمد بن مروان بن عثمان که در رجال شیخ طوسی(قدس سره) آمده که از اصحاب امام صادق(علیه السلام) است.

محمد بن مروان می‌گوید: «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ(علیه السلام)»، معلوم می‌شود منظور از محمد بن مروان، یکی از اصحاب امام صادق(علیه السلام) است. بعد در رجال این بحث مطرح می‌شود که آیا همین که رجالیون، یک راوی را به عنوان اصحاب و راویان از امام صادق(علیه السلام) ذکر کنند و در مورد او تضعیفی نیامده، آیا صِرف ذکر نام او در اصحاب حضرت، در موثق بودن او کفایت می‌کند یا خیر؟

برخی مثل مرحوم حاجی نوری در مستدرک و حتی شاید خود صاحب وسائل، مبنای رجالی‌شان این است که کفایت می‌کند، اما بزرگان دیگری این را نمی‌پذیرند که این علی المبنی می‌شود؛ اگر در آنجا گفتیم این کفایت می‌کند که وثاقت محمد بن مروان و خالد بن نافع ثابت می‌شود و روایت معتبر می شود.

روایت این است که امام صادق(علیه السلام) می‌فرماید: «إِنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ(صلي الله عليه وآله) فَقَالَ يَا رَسُولَ اللهِ»؛ کسی آمد خدمت پیامبر(صلي الله عليه وآله) و عرض کرد یک وصیتی به من کنید، حضرت فرمود: «لا تُشْرِكْ بِاللهِ شَيْئاً وَ إِنْ حُرِّقْتَ بِالنَّارِ وَ عُذِّبْتَ إِلَّا وَ قَلْبُكَ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ»؛ به خداوند شرک نورز هر چند با آتش سوزانده شوی مگر این که زبانی یک حرفی بزنی و قلبت، مطمئن به ایمان به خدا باشد که در این صورت، اشکالی ندارد.

«وَ وَالِدَيْكَ فَأَطِعْهُمَا وَ بَرَّهُمَا حَيَّيْنِ كَانَا أَوْ مَيِّتَيْنِ»؛ و از والدین خود اطاعت کن و به آنها نیکی کن. وقتی اینها از دنیا می‌روند، باز انسان باید به اینها نیکی کند، نیکی به این است که اطعام بدهد، فاتحه بخواند و به یاد آنها باشد و این غیر از عمل به وصیت است که واجب می‌باشد اگرچه وصیت کننده پدر و مادر نباشد، اگر پدر و مادر وصیتی کردند شما باید به وصیت آنها عمل کنید به عنوان اینکه عمل به وصیت مؤمن واجب است، که باز آنجا از باب اطاعة الوالدین نیست.

نکته عجیب روایت آن است که: «وَ إِنْ أَمَرَاكَ أَنْ تَخْرُجَ مِنْ أَهْلِكَ وَ مَالِكَ فَافْعَلْ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنَ الْإِيمَانِ»؛ اگر اینها به تو امر کردند که از اهل و عیالت جدا شو، از مال‌ات جدا شو، این کار را بکن که این از ایمان است. با قطع نظر از سند راجع به این قسمت آخر روایت، هیچ فقیهی بر این فتوا نداده است.؛ یعنی الآن از هر فقیهی سؤال کنید که اگر پدر یا مادر امر کردند که انسان زنش را طلاق بدهد، اینجا واجب است؟ هیچ فقیهی نیست که بگوید واجب است.

بنابراین، نسبت به ذیل روایت (یعنی «وَ إِنْ أَمَرَاكَ أَنْ تَخْرُجَ مِنْ أَهْلِكَ وَ مَالِكَ فَافْعَلْ»)، اطمینان داریم که کسی بر طبق آن فتوا نداده است. حال سؤال این است که غیر از این قسمت آخر روایت، سؤال این است که پیامبر(صلي الله عليه وآله) دو موضوع دیگر را در روایت بیان می‌کند؛ یکی اطاعت و یکی بِرّ و نیکی به اینهاست یا یک چیز را می‌خواهد بفرماید و آن مسئله‌ی برّ است؛

یعنی این «برّهما» را عطف تفسیری بگیریم برای «اطعهما»؟ سؤال دیگر آن است که اگر از این ذیل روایت فقها إعراض کرده باشند، آیا بقیه روایت به حجیت خودش باقی می‌ماند؟

وصلّی الله علی محمد و آله الطاهرین

---

[1] «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي وَلَّادٍ الْحَنَّاطِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ(عليه السلام) عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً مَا هَذَا الْإِحْسَانُ فَقَالَ الْإِحْسَانُ أَنْ تُحْسِنَ صُحْبَتَهُمَا وَ أَنْ لَا تُكَلِّفَهُمَا أَنْ يَسْأَلَاكَ شَيْئاً مِمَّا يَحْتَاجَانِ إِلَيْهِ وَ إِنْ كَانَا مُسْتَغْنِيَيْنِ أَ لَيْسَ يَقُولُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ- لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ قَالَ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ (عليه السلام) وَ أَمَّا قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَ لَا تَنْهَرْهُمَا قَالَ إِنْ أَضْجَرَاكَ فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَ لَا تَنْهَرْهُمَا إِنْ ضَرَبَاكَ قَالَ وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيماً قَالَ إِنْ ضَرَبَاكَ فَقُلْ لَهُمَا غَفَرَ اللهُ لَكُمَا فَذَلِكَ مِنْكَ قَوْلٌ كَرِيمٌ قَالَ وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ قَالَ لَا تَمْلَأْ عَيْنَيْكَ مِنَ النَّظَرِ إِلَيْهِمَا إِلَّا بِرَحْمَةٍ وَ رِقَّةٍ وَ لَا تَرْفَعْ صَوْتَكَ فَوْقَ أَصْوَاتِهِمَا وَ لَا يَدَكَ فَوْقَ أَيْدِيهِمَا وَ لَا تَقَدَّمْ قُدَّامَهُمَا.» الكافي (ط ـ الإسلامية)، ج2، ص: 158 ـ 157، ح1.

[2] سوره نساء، آیه59.

[3] «ابْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ خَالِدِ بْنِ نَافِعٍ الْبَجَلِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ(عليه السلام) يَقُولُ إِنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ(صلي الله عليه وآله) فَقَالَ يَا رَسُولَ اللهِ أَوْصِنِي فَقَالَ لا تُشْرِكْ بِاللهِ شَيْئاً وَ إِنْ حُرِّقْتَ بِالنَّارِ وَ عُذِّبْتَ إِلَّا وَ قَلْبُكَ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَ وَالِدَيْكَ فَأَطِعْهُمَا وَ بَرَّهُمَا حَيَّيْنِ كَانَا أَوْ مَيِّتَيْنِ وَ إِنْ أَمَرَاكَ أَنْ تَخْرُجَ مِنْ أَهْلِكَ وَ مَالِكَ فَافْعَلْ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنَ الْإِيمَانِ.» الكافي (ط ـ الإسلامية)؛ ج2، ص158، ح2.